

ضرورت و فلسفه‌ی وجود قشرها و طبقات جامعه با تاکید بر وظایف و مشخصه‌های هر طبقه در نهج البلاغه

حسین رضایی^۱

زهرا رضایی^۲

فاطمه شفیعی^۳

چکیده

پژوهش حاضر، درصدد تبیین ضرورت و فلسفه‌ی وجود قشرها و طبقات جامعه همچنين وظایف و مشخصه‌های هر طبقه به منظور دستیابی به این فرضیه که وجود طبقات و قشرها در جامعه و عدم استغنای آن‌ها از یکدیگر، حکایت از نیازهای گوناگون افراد انسان و عدم توانایی هر یک از آن‌ها در برطرف کردن همه‌ی احتیاجات خود در جامعه می‌باشد. شایان ذکر است، هدفی را که این مقاله دنبال می‌کند آن است که امام علی علیه السلام در نهج البلاغه، نه تنها واقعیّت اجتماعی طبقات را پذیرفته، بلکه علاوه بر آن تعاون و همکاری سایر طبقات با یکدیگر را ضروری می‌داند تا در سایه‌ی این تعاون مشترک، جامعه‌ی خویش را حفظ و نیازهای مختلف را در سطح خرد و کلان برطرف نمایند. هم‌چنین با ایجاد این هماهنگی، موقعیّت و ارتباطی بهتر میان حاکم و سایر طبقات، دستگاه‌ها و ارگان‌ها با یکدیگر مردم از جنبه‌های مختلف صورت می‌پذیرد. و در نهایت با تحقق این همیاری است که جامعه به سمت کمال رهنمون خواهد شد. این مقاله، با روش اسنادی- کتابخانه‌ای به جمع‌آوری اطلاعات پرداخته و تجزیه و تحلیل در آن بر مبنای تحلیل محتوا است.

کلید واژه‌ها: طبقات، جامعه، ضرورت، فلسفه، مشخصه‌ها، وظایف، نهج البلاغه

^۱ عضو گروه علمی و تحقیقاتی موسوعه الامامه فی نصوص اهل السنة (آیت الله مرعشی نجفی)؛ کارشناس ارشد کلام دانشگاه قم؛

کارشناس ارشد علوم حدیث نویسنده مسئول: حسین رضایی، Rezayimohabbat@gmail.com، ۰۹۱۰۷۷۱۰۸۹۴

^۲ کارشناس ارشد تفسیر و علوم قرآن

^۳ کارشناس ارشد حقوق بین الملل دانشگاه مفید

مقدمه

امیرالمؤمنین علیه السلام در فرازهای گوناگونی از نهج البلاغه به یکی از مهم‌ترین واقعیت‌های انکار ناپذیر اجتماعی، یعنی وجود طبقات در جامعه‌ی انسانی اشاره می‌فرماید. طبقات اجتماعی نقش بسزایی از لحاظ دینی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و... در سطح خرد و کلان جامعه ایفا می‌کنند. طبقات اجتماعی عبارت‌اند از: گروهی از انسان‌ها که دارای جایگاه و موقعیت اجتماعی معین و امتیازات مثبت یا منفی خاص و منافع مشترک هستند. با این وصف خود طبقه‌ی اجتماعی، یک مفهوم اعتباری است که ما به‌ازاء خارجی ندارد و به اصطلاح از اصالت آنتولوژیک برخوردار نیست.

انسان به لحاظ فطری موجودی اجتماعی است و در جامعه نیازمند تعامل با دیگران است، در این ارتباط با طیف‌ها و قشرهای گوناگونی روبرو می‌باشد. هر چه تعامل سالم‌تر باشد رشد بهتری حاصل می‌شود، سلامت رفتار انسان با دیگران به منظور نیل به سعادت حقیقی دنیا و آخرت می‌باشد و سعادت حقیقی جز در پرتو همکاری‌های صحیح اجتماعی و ارتباط مناسب با دیگران میسر نمی‌شود. پس روابط افراد جامعه با یکدیگر بایستی بر اساس قواعد و برنامه‌ی از پیش تعریف شده و با استفاده از الگوهای جامع صورت پذیرد که با اجرای هر یک از این دستورالعمل‌ها جامعه انتظام پیدا خواهد کرد. همچنان که خداوند سبحان انسان را به اصلاح رابطه خود با دیگر طبقات جامعه، تحقق روح تفاهم، صداقت، پیوند با یکدیگر، پرهیز از پراکندگی و اختلاف فرا می‌خواند. این چنین می‌فرماید:

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا» و متمسک شوید به رشته خدا همه و متفرق نشوید و یاد کنید نعمت خدا را بر شما چون بودید دشمنان، پس الفت داد میان دل‌هاتان پس به نعمتش برادران شدید (آل عمران، آیه: ۱۰۳). در اینجا ریسمان خداوندی مظه‌ری از وحدت و یگانگی قشرها و گروه‌ها بر محور توحید است، بر همین اساس حضرت علی علیه السلام درباره طبقات اجتماعی خطاب به مالک اشتر می‌فرماید: «آگاه باش ای پسر حارث، بدان که در هیچ کشوری مردم یکسان نتوانند بود، بلکه ناموس طبقات در همه جا ثابت و محکم است» (نامه: ۵۳). اکنون می‌خواهیم از دیدگاه امام علی علیه السلام، ماهیت طبقات و اصناف مردم در جامعه را مورد بررسی قرار دهیم و ببینیم آیا افراد انسانی صرفاً از طریق وابستگی شغلی و حرفه‌ای و یا عامل معیشتی یا اقتصادی به قشرها و طبقه‌های متعدد و متمایز تقسیم می‌شوند و در نتیجه طبقات اجتماعی ماهیتی صرفاً اقتصادی و تولیدی دارند؟ یا خیر، عوامل دیگری، تحصیلی و آموزشی، فرهنگی و هنری، دینی و اخلاقی هم انسان‌ها را به گروه‌ها و طبقات متنوع دسته‌بندی می‌کنند و طبعاً طبقات ماهیتی چندگانه دارند؟ ویژگی‌ها و مؤلفه‌های هر

ضرورت و فلسفه ی وجود قشرها و طبقات جامعه با تاکید بر وظایف و مشخصه های هر طبقه در نهج البلاغه

یک از طبقات به چه ترتیبی می‌باشد؟ هر کدام از طبقات در برابر افراد جامعه و دیگر گروه‌ها چه وظایفی را بر عهده دارند؟ طبقات اجتماعی چه اهدافی را جهت بهبود جامعه دنبال می‌کنند؟ آیا در یک دسته‌بندی نهایی، جوامع بشری نهایتاً دو طبقه قابل مشاهده و روایت است، یا طبقات اجتماعی به تعداد عوامل اجتماعی می‌تواند متعدد و فراوان باشد؟

علت طرح این مسأله در قالب مذکور این است که در نیم قرن اخیر عده‌ای از نویسندگان مارکسیست بومی جهت تدارک یک پشتوانه فرهنگی و ملی و تاریخی برای گرایش‌های چپ خود، مدعی شده‌اند که جامعه و تاریخ از نظر متون قرآنی و احادیث اسلامی دارای هویتی طبقاتی و ماهیتی اقتصادی است و اندیشه اسلامی از پذیرش دو طبقه حاکم (مستکبر) و محکوم (مستضعف) ابایی ندارد و بلکه مؤید آن است (هیأت تحریریه بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۷۳، ص ۲۶۳). آنچه در این مقاله دنبال می‌شود پاسخ به این پرسش‌هاست. از این رو در این نوشته، دیدگاه نهج البلاغه را در رابطه با طبقات اجتماعی مورد ارزیابی قرار می‌دهیم و در نتیجه عملکرد و فعالیت‌های هر یک از طبقات را بیان می‌کنیم.

منظور از طبقات اجتماعی و ضرورت وجودی آن در اجتماع، طبقاتی است که پدیدآمده ی نیازهای فراوان و طبیعی انسان‌ها از یک طرف و ناتوانی آدمی در رفع همه ی آنها بدون کمک دیگران از طرف دیگری می‌باشد این نوع از طبقات که زائیده ی تقسیم کار ضروری در اجتماع انسانی می‌باشد. ارتباطی به ظهور بعضی از انواع طبقات مصنوعی که نتیجه بی‌عدالتی‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است ندارد. حضرت امیر علیه السلام در عین قبول نوع اول طبقات، همه تلاش خود را برای زدودن نوع دوم طبقات، مصروف می‌دارد. ابن خلدون در مقدمه کتاب خود در تحلیل چگونگی شکل‌گیری اجتماع می‌گوید: اجتماع امری ضروری می‌باشد، و حکما از این چنین تعبیر می‌کنند که انسان موجودی مدنی است؛ یعنی اجتماع امر چاره‌ناپذیری برای انسان است. این انسان در قالب شخص و فرد عاجز از تامین ما یحتاج ابتدایی خود است پس به سبب این عجز و قصور، التماسی فطری، خواهش ذاتی، میل طلبی باطنی در او قرار داده شده است تا این کمبود را جبران نماید، بنابراین متعاون می‌شود و از غیر خود استعانت می‌جوید.

امام وجود طبقات، «گروه‌هایی»، مانند خراجگزاران، بازرگانان، صنعتگران، فقیران و تهی‌دستان را در جامعه مسلّم می‌داند و در رعایت احوالشان دستورهایی می‌فرماید، و دربارهٔ تشکیل و ایجاد گروه‌هایی دیگری سخن می‌گوید که وجودشان را ضروری می‌داند. آیا این امر حکمتی ندارد؟ به نظر می‌رسد این موضوع، فلسفهٔ دقیق و به راستی شگفت‌آوری دارد؛ یعنی طبقاتی مانند ارتشیان، وزیران، والیان و قاضیان، که امام دربارهٔ ایجاد و تشکیل آن‌ها، سخن گفته است گروه‌هایی هستند که بر تنظیم امور جامعه و نوع فعالیت‌های اجتماعی، اقتصادی،

سیاسی و دفاعی آن نظارت می‌کنند، و سرنوشت جامعه‌ی مترقی یا رو به انحطاط، به کار آن‌ها بستگی دارد. این سازمان‌ها و دستگاه‌های حکومتی، قبل از خلافت امام، گرفتار فساد و در خطر از هم پاشیدگی بود و از این رو امام، برای احیا و ابقای جامعه، بر آن شد که آن را از نو بنیان گذارد. امام با چنین دریافت آگاهانه‌ای، درباره‌ی اداره‌ی جامعه اسلامی روزگار خود اندیشید، و برای اصلاح آن از اصل تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی که از اصول مدیریتی و حکومتی است. و امروزه از دانش مدیریت به شمار می‌رود، بهره‌جست و قانون وضع نمود (گنابادی، ۱۳۵۲، ص ۹۱).

امام علی علیه‌السلام در مقام زمامداری عادل، درباره‌ی جامعه‌ای که بر آن حکومت می‌کرد، اندیشد و به نیکوترین راه‌ها و وسایلی فکر کرد تا آن را به سوی رشد برد، و از کمال رفاه، قدرت و امنیت برخوردار سازد؛ با توجه به اینکه جامعه، جامعه‌ای اسلامی، و شئون اقتصادی، جنگ و صلح، و روابط و علایق اجتماعی بر اساس قوانین الهی استوار گردد، و تنها در چارچوب اسلام راه ترقی واقعی را در پیش گیرد. و به راستی قدرت تفکر، در تنظیم و سازمان‌دهی جامعه، برای وی ثمرات درخشانی را به بار آورد. از سخنان علی علیه‌السلام آنچه اکنون در دست ماست، به خوبی بر می‌آید که وی از صاحب نظران طراز اول در مسائل اجتماعی است، همچنان که از بیان ایشان بر می‌آید که انسان‌ها از نظر استعداد و امکانات جسمی، روحی، عقلی و عاطفی گوناگون آفریده شده‌اند. حضرت هرگز آرای اجتماعی خود را در قالب خشک علمی، عرضه نکرد، بلکه بخشی از آن را در کارهای خود نشان داد؛ به عبارت دیگر امام به جای اینکه اندیشه‌های خود را از ارزش و اعتبار عملی تهی سازد و تنها به صورت حقیقت مجرد علمی اظهار کند، به شکل حقایق عینی تمام عیار و زنده و پویایی بیان کرد که حیات و حرکت خود را از وجود جامعه گرفته بود (شمس‌الدین، ۱۳۸۶، صص ۵۲-۵۳).

در تعریفی به نسبت دقیق از طبقه، آمده است: «از پیوند قشرهای کما بیش مشابه جامعه، واحد بزرگتری فراهم می‌شود و طبقه اجتماعی نام می‌گیرد. طبقه اجتماعی، گروه نسبتاً پایداری است که اعضای آن در تولید و بهره‌برداری از ثروت اجتماعی، پایگاه کما بیش یکسان دارند. بر روی هم، در هر دوره از زندگی یک جامعه متمدن، دو طبقه اصلی می‌توان یافت: طبقه حاکم یا تن آسا و طبقه بهره‌یا رنج». طبقه اجتماعی را معمولاً با شاخص‌های اقتصادی تعریف می‌کنند. پس بر اساس تعریف طبقه، دست کم می‌توان در زمان حضرت، به دو طبقه مرفه و ثروتمند و طبقه محروم و فقیر اشاره کرد. گرچه شاید معنایی که می‌توان برای طبقه اجتماعی از سخنان امام علی برداشت کرد، متفاوت از معانی یاد شده بوده، به معنای قشرهای اجتماعی نزدیک باشد. با این همه، دو طبقه یاد شده در زمان ایشان وجود داشته که عامل آن، همان نابرابری اقتصادی بوده است. (محمدی صیفار، صص ۲۶-۲۷).

در نهج البلاغه مفهوم طبقه با معنای رایج آن در تفکر سیاسی متفاوت است. در فرهنگ سیاسی معاصر طبقه بر گروهی متجانس در اخلاق و آداب و رسوم و سبک زندگی اطلاق می شود که با طبقه دیگر از نظر فکری اخلاقی امتیازات حقوقی اجتماعی و اقتصادی متمایز است (نجفی علمی، ۱۳۷۱، ص ۸۶). و حال آنکه در نظر امام علی علیه السلام طبقات ناشی از ضرورت اجتماعی مدنی بالطبع بودن انسان تقسیم کار و شغل های متعدد در جامعه است اولاً: هیچگونه تناقض و تفاوتی از نظر اخلاق و اسلوب زندگی ندارند بلکه دارای جهان بینی و ایدئولوژی واحد هستند. ثانیاً: بر اساس لیاقت ها و صلاحیت ها احراز می شوند و ثالثاً: از نظر قانون و حقوق انسانی یک طبقه بر طبقه ی دیگر ارجحیت نداشته و به لحاظ قوانین حقوقی، کیفری، جزائی و... باهم برابرند. مفهوم طبقه مبتنی بر وظیفه اجتماعی یا اقتصادی است و این جامعه است که وجود طبقات را ضروری می سازد. امام در عهد نامه معروف خود به مالک اشتر، به یکی از مهم ترین واقعیتهای انکار ناپذیر اجتماعی، یعنی وجود طبقات در جامعه- های انسانی اشاره می کند. وجود طبقات در اجتماعات انسانی و عدم استغناء آنها از همدیگر، حکایت از نیازهای مختلف افراد انسان و عدم توانایی هر یک از آنها در بر طرف کردن همه احتیاجات خود می باشد. این ضعف و ناتوانی که معلول خلقت ویژه انسان ها است، موجب می شود که هر یک از افراد آدمی دست همکاری و تعاون به طرف دیگر هنعوان خود دراز کند، تا در نتیجه این همیاری مشترک، نیازهای خود را رفع نمایند. به دنبال این همکاری ضروری است که اجتماعات بزرگ انسانی پدیدار می گردد، و در این تعاون مشترک است که پدیده های به نام «تقسیم کار» ظهور می کند و هر یک از انسان هادر اثر عوامل مختلف که استعداد و علاقه خدا دادی از مهمترین آنهاست، در اجتماع مذکور کاری را عهده دار شده و نتیجه کار خود را با نتایج کار دیگران مبادله می نماید و بدین ترتیب همه انسان ها، نیازهای خود را برآورده می کنند. یکی از اثرات تقسیم کار، ظهور طبقات اجتماعی است، که هر یک از آنها مسؤولیت رفع یک یا چند احتیاج ضروری جامعه خود را، دارا می باشند. طبقات اجتماعی به ترتیب مذکور، نه تنها با یکدیگر تعارض و تضادی نداشته و همدیگر را نفی نمی کنند؛ بلکه وجود آنها و همکاری آنها با یکدیگر برای حیات جامعه انسانی و تداوم همبستگی اجتماعی یکی از ضروریات بدیهی و آشکار می باشد. بنابراین امام در عهد نامه خود نه تنها واقعیت اجتماعی طبقات را پذیرفته، بلکه علاوه بر آن همکاری آنها را نیز ضروری می داند. (شایان مهر، ۱۳۸۹، صص ۳۶۲-۳۶۶).

به درستی نمی دانیم که طبقه، به عنوان یک واحد بزرگ اجتماعی و دارای حوزه ای وسیع، از چه زمانی در جامعه انسانی پدید آمده است. تمام جوامع بشری، چه آنهایی که آمده و رفته اند، و چه آنهایی که هنوز حیاتشان استمرار دارد، بر پایه نظام طبقاتی استوار بوده اند، و ظاهراً روزگاری که فارغ از اختلاف طبقاتی بر بشر گذشته، چندان طولانی نبوده است. از

روزی که جامعه بشری گسترش خود را آغاز کرد، مفهوم طبقه در ذهن آدمی راه یافت. بدین ترتیب که افراد بشر، در انجام دادن اعمال خوب و بد، در استعدادهای خدادادی و توانایی‌های جسمی با یکدیگر متفاوت بودند، و در نتیجه، قدرت همه آنها در شکار حیوانات و تملک صید یکسان نبود. این تفاوت‌ها و اختلاف‌ها بود که به تدریج در ذهن انسان، تصور و به دنبال آن مفهوم طبقه را به وجود آورد. این اجمالی از تاریخ پیدایش اندیشه طبقه بود (شمس‌الدین، ۱۳۸۶، صص ۲۲-۲۳).

مک آیور در این زمینه می‌گوید: «قدمت مقام اجتماعی شاید به اندازه عمر جامعه و عمر بشر است و می‌توان گفت که انسان‌ها از حیث موقعیت اجتماعی یکسان به دنیا نیامده‌اند. که انسان تازه ولادت یافته کودکی ناتوان است، بر مقام اجتماعی پدر و مادر و بزرگتران خانواده دلالت می‌کند و اینکه از زن به دنیا آمده دلیل است بر موقعیت اجتماعی مردان که وسایل حفاظت و معاش خانواده را در مدت آبستنی زنان فراهم می‌سازند. در میان افراد بشر انواع نابرابریها وجود دارد و مظاهر این نابرابریها در تمام شؤون زندگی به چشم می‌خورد. همراه این نابرابریها اختلاف از نظر استعداد و مهارت و هوش و زیرکی و شجاعت میان افراد موقعیت و احترام نسبی ایجاد می‌کند و یا حس اطاعتی پدید می‌آورد که ملازم آن موقعیت است» (آیور، ۱۳۷۲، ص ۱۳۹). از نظر کارکرد گرایان: «هیچ جامعه‌ای بی طبقه یا قشربندی نشده نیست. ضرورت کارکردی عمده‌ای که وجود قشربندی اجتماعی را در هر جایی تبیین می‌کند، عبارت است از نیاز هر جامعه‌ای به اینکه محل و انگیزش افراد را در ساخت اجتماعی تعیین کند» (گیدنز، ۱۳۷۷، ص ۲۲۵).

فلسفه وجودی پاره‌ای از این تفاوت‌ها در طبقات توسط عقل بشری، و در مواردی با اندکی تأمل و دقت، ادراک تواند شد. مثلاً، اگر تفاوت‌های موجود میان مرد و زن وجود نمی‌داشت، و به تعبیر دیگر مرد و زن در کار نبود و همه انسانها همانند بودند، جامعه و نسل بشر، که قوام و بقایش موقوف به توالد و تناسل است، به کلی فانی می‌شد، بلکه اساساً انسانی پای به عرصه هستی نمی‌گذاشت. همچنین اگر استعدادها و علاقه‌های انسان‌ها تفاوت نمی‌داشت همه آنان در یک رشته علمی یا عملی پیشرفت می‌کردند و مهارت و تخصص می‌یافتند، و تقسیم کار، اگر اساساً میسر می‌شد، می‌بایست با اجبار و تحمیل صورت گیرد، و ناگفته پیداست که از این اوضاع و احوال چه عواقب نامطلوبی در زندگی اجتماعی به بار می‌آمد (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ص ۲۵۹). طبقات اجتماعی میوه شیرین و قطعی، بوستان تفاوت هاست، وجود این نوع از طبقات اجتماعی در حوزه اعمال اختیاری انسان قرار نمی‌گیرد و به همین جهت است که

ضرورت و فلسفه ی وجود قشرها و طبقات جامعه با تاکید بر وظایف و مشخصه های هر طبقه در نهج البلاغه

طبقات اجتماعی را از دیگر گروه بندی های اجتماعی تفکیک می نمایند (برزگر کلیشمی، ۱۳۷۲، ص ۲۱۵).

تردیدی نیست که جوامع بشری به سبب عوامل طبیعی و زیستی با تفاوت ها و تمایزها و نابرابریهایی روبرو بوده اند و یا انسان ها به وسیله ی عوامل اجتماعی، علمی، فرهنگی، دینی، اقتصادی، و... از موقعیت ها و مرتبت های گوناگون و متفاوتی برخوردار گشته اند، گروه های اجتماعی، براساس ضرورت ها و نیازهای جوامع به وجود می آیند و لازم است که افراد در آن جایگاه های مختلف حضور پیدا کنند. گاهی این حضور واجب کفایی است در صورتی که افراد شایسته ای برای آن مقام باشند و گاهی واجب عینی است در صورتی که توان انجام آن کار تنها در اختیار یک نفر یا عده ای باشد (هیئت تحریریه ی بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۷۳، ص ۲۶۱). بنابراین به تعداد موقعیت ها و جایگاه ها ی لازم جامعه قشر و طبقه به وجود خواهد آمد. در نامه ایی که حضرت خطاب به مالک اشتر در حین گماشتن وی برای استانداری مصر می نویسد، بر این نکته (موقعیت و جایگاه) توجه داشته می فرماید: بدان که ملت آمیزه ای است از قشرهای گوناگون که هر جزء آن جز در پیوند با جزء دیگر سامان نمی یابد و بخشی بی نیاز از بخش دیگر نیست، بخشی لشکریان خدایند و گروهی دبیران دیوانی و مردمی؛ برخی قضات عالی و دادگستر؛ جمعی کارگزاران انصاف و ارفاق، بعضی اهل ذمه اند و جزیه پرداز و شماری مسلمان و خراج گزار؛ بعضی تاجران و برخی دیگر پیشه وران و صنعتگران و سرانجام، گروهی از قشرهای جامعه اند، نیازمند و زمینگیر و خداوند سهم خاص هر یکشان را در کتاب خود و سنت پیامبرش - که درود خدا بر او و خاندانش باد - رقم زده، در جایگاه بایسته شان نشانده است که به عنوان پیمانی از او در نزد ما محفوظ است، این سهم مشخص و مقرر شده است. اکنون هر کدام از طبقات را بر اساس ترتیب فرمایش حضرت به گونه ای مختصر، تبیین می کنیم.

نیرومندترین طبقات جامعه فرماندهان نظامی به حساب می آیند، و معمولاً همراه با خطر و حادثه دست و پنجه نرم می کنند، سپاهیان فرمانبردار آنانند و اسلحه در دست آنهاست، و اگر در صدد شورش و طغیان برآیند، یا با توده مردم راه ستم و ظلم در پیش گیرند، هیچ نیرویی نمی تواند آنها را از این کار بازدارد. به علاوه روحیه نظامی گری، که مایه انتظام ارتش است، خود مقتضی خطر است و ناخواسته آنان را مایه خطر می کند. افکاری که زمینه پیدایش این روحیه می شود، ناشی از احساس قدرت، برتری، توانایی سرکوب، و در نتیجه احساس خودخواهی و برتری طلبی است. بر اساس این اندیشه و شناخت دقیقی که حضرت از روحیه ی خاص که اقتضای طبیعت شغلی، فرماندهان و لشکریان داشت، منشور حکومتی را برای آنان تبیین کردند.

مهم‌ترین وظایف و مشخصاتی را که حضرت برای نظامیان بیان می‌دارد، آن است که هر فرماندهی، باید دارای چنان قدرت و نفوذی باشد که فرمان او به جان و دل پذیرفته شود؛ زیرا اولین چیزی که از یک سرباز خواسته می‌شود، فرمانبرداری است، و بدون آن هرگز ارتشی به پیروزی نخواهد رسید. فرمانده باید از توانایی‌ها و لیاقت‌های تمام افرادی که تحت ریاست و فرمان او هستند، آگاهی کامل داشته باشد تا بتواند هر کسی را، در مقام لایق خود به کار گمارد؛ زیرا یک خطای کوچک و ساده در تشخیص فرمانده، چه بسا ممکن است به فاجعه‌ای بزرگ تبدیل شود. فرمانده نظامی باید فنون نظامی‌گری را بداند؛ یعنی کاملاً آگاه به اصول و فنون جنگی و برخوردار از دانش رهبری عملیات نظامی باشد. به علاوه اینکه لازم است، آگاهی دینی داشته و دارای چنان اخلاق مهدّبی باشد که دستش را از هر گونه تباه‌کاری باز دارد، و قدمش را در راه راستی و هدایت، استوار سازد. دستگاه قضا از مهم‌ترین و مؤثرترین قوای حکومتی است. به وسیله این قوه حق و باطل از هم جدا می‌شوند، و داد ستم‌دیدگان از ستمگران گرفته می‌شود. امام ارزش واقعی قضا را می‌دانست که در سفارش‌های خود به مالک اشتر، بدین گونه تأکید فرمود: *فَانظُرْ فِي ذَلِكَ نَظْرًا بَلِيغًا، فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ، يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَى، وَ تُطَلَّبُ بِهِ الدُّنْيَا.* (نامه: ۵۳). در این کارها که گفتم با نگاهی دقیق بنگر، که همانا این دین، در گذشته اسیر دست اشرار بود که با نام دین به هواپرستی پرداخته و آن را وسیله دنیا خواری ساخته بودند. ما این تأکید را هیچ‌گاه درباره بخش‌های دیگر حکومت نمی‌بینیم. این امر نشان می‌دهد که امام می‌دانست که اگر کار قضا به دست نااهلان سپرده شود، چگونه به صورت ابزار ستم در می‌آید و ضعیفان و ناتوانان را فرو می‌گیرد، و شکل نهادی را می‌یابد که تنها مصالح قدرتمندان را تأمین کند، و افراد ناشایسته در مقام قضاوت و در منصب مجری عدالت، به صورت ابزار شر و فساد درآیند.

علی‌علیه السلام برای گزینش مسئولان قضا، وظایف و مشخصاتی وضع کرد که رعایت آن، سلامت و کفایت قاضیان را تضمین می‌کند. قاضی باید پرهیزگار، استوار در دین، راسخ در عقیده، و آگاه از اهمیت مسئولیت، و ارزش رأی و قضاوت خود باشد، به گونه‌ای که هر گاه دریابد که در اظهار رأی، از عدالت منحرف شده و به حقیقت موضوع دست نیافته است، بایستی سریع از رأی خویش باز گردد. قاضی می‌بایست چنان از شرف نفس، پاکی وجدان و طهارت ضمیر برخوردار باشد که هرگز دل او به جانب مقامی، احترامی یا مالی نگراید.

والیان، مسئولان اداره مملکت، و به منزله دست‌های حاکمند که به اطراف کشور دراز شده‌اند، و عواملی هستند که او را در اجرای فرمانهایش یاری می‌دهند، و خواسته‌های او را جامه عمل می‌پوشانند. و نیز به مثابه آینه‌هایی هستند که توده مردم، حاکم را در آنها می‌بینند، و کارهای آنان را از او و خواسته او می‌دانند و به او نسبت می‌دهند، و بد و خوبشان را

به او بر می گردانند. طبیعی است که معیار ورود در این طبقه خواست حاکم نیست؛ بلکه تنها کسی می تواند به این مقام دست یابد که از نزدیک، جامعه را بشناسد و نیازهای و کاستی های آن را به خوبی بداند. با چنین مقدماتی اگر کسی مسئولیت والی گری را بپذیرد، بی تردید با کمال بینایی گام برخواهد داشت، و هرگز شتابزده و بی توجه به نیازها و مصالح جامعه، تصمیمی نخواهد گرفت، و طرح و برنامه ای را در مد نظر خواهد داشت که پاسخگوی نیازهای واقعی مردم باشد.

امیرالمومنین علیه السلام، در باب حمایت و مراقبت از کارگزاران شرط هایی را معین کرد تا انتخاب والیان با توجه به آن معیارها صورت گیرد، و نیز طریقه ای مشخص فرمود که برطبق آن رفتار کنند و حدود مشخصی تعیین کرد که آنان را از سوء استفاده و خروج از محدوده مصالح عامه، که برای آن انتخاب شده اند، باز دارد و نگذارد آن را فدای مصلحت و منفعت شخصی خود سازند. والی علاوه بر آزمودگی و تخصص، باید هرچه بیشتر از ملکات اخلاقی برخوردار باشد؛ زیرا چنانکه گفتیم او به مثابه آینه ای که توده مردم، حاکم را در آن می بیند. پس باید مردم را به صراط مستقیم حق و عدل، رهبری و هدایت کند. بنابراین باید در فضیلت حیا سرآمد و نمونه باشد. مراد از حیا، در اینجا، معنی مبتذل آن نیست؛ بلکه مراد، حیای از نفس است ... هنگامی که در قیام به ادای وظیفه، نفس آدمی او را به گناه، ظلم، تجاوز و سستی می خواند، این حیای مورد نظر ماست که انسان را به تعالی و فضیلت بر می انگیزد. والی باید همچنین به صفت قناعت، متصف و ممتاز باشد تا اگر برای ظهور حرص و طمع در ذهن او محلی پیدا شود و در تصوراتش به جلوه درآید دامن جانش را از آلودگی این رذیلت پاک بنماید. افزون بر این امتیازات و خصلت ها، والی باید ژرفنگر، درست اندیش و تیز فهم باشد. صفاتی که بر شمردیم، از صفات ضروری و اجتناب ناپذیر شخصی است که می خواهد زمام امور گروهی از مردم را در دست گیرد، و مسئولیت امنیت و فعالیت های اجتماعی آنها را عهده دار شود.

بالاترین دستگاه هماهنگ سازی برنامه های دولت و ناظر اجرای آن، همین گروه اند. دبیران و همکیشانان، به منزله هیئت وزیران و معاونان و مدیران کل هستند، و همه امور دولت در زمینه های دفاعی و فرهنگی، اقتصادی و به طور کلی هر کاری که برای حکومت پیش آید، به این گروه مربوط می شود. بنابراین صلاح، اعتدال و عظمت دولت، با درستی کار و استقامت حال آنان ارتباط مستقیم دارد. علی علیه السلام در عهدنامه خود به صراحت مشخص می کند که چه افرادی شایسته این مسئولیت بزرگند و چه اشخاصی از تعهد این مهم ناتوانند، و شرایطی را که باید هر وزیری دارا باشد، بیان می کند. نسبت به صلاحیت هیأت وزیران و متعلقان آنان نیز به همان گونه تأکید می ورزد، به نظر او کسانی که در گذشته، وزارت

ستمگران و اشرار را به عهده داشته، نباید در میان این جمع قرار گیرند؛ چرا که وجود این گونه افراد در این طبقه، عواقبی وخیم دارد و دولت را به تزلزل خواهد کشاند. به یقین، آنان که به ستمگری خو گرفته و آن را خوش داشته‌اند، به سادگی از عادت خود چشم نمی‌پوشند، و دست از آن باز نمی‌دارند، و چنانچه نفسی تباه کار داشته باشند، با توجه به دامنه قدرت و نفوذشان، کل جامعه را تباهی خواهد گرفت؛ زیرا که نبض جامعه در دست آنهاست.

سرچشمه عمده فعالیت‌های اقتصادی به شمار می‌آید، اما امروزه بی‌تردید تجارت، مظهر فعالیت‌های اقتصادی در همه زمانهاست، و طبقه بازرگانان، واحد اجتماعی با ارزشی را تشکیل می‌دهند که در موجودیت جامعه سهم مهمی دارد. هرگاه فعالیت‌های بازرگانی دستخوش پریشانی و نابسامانی گردد، شک نیست که در تمامی ارکان جامعه خللی آشکار، ظاهر خواهد شد، به طوری که وقتی در گوشه‌ای از مملکت، مردم دچار قحطی شده‌اند، در نواحی دیگر مواد غذایی انباشته می‌گردد، و هنگامی که در منطقه‌ای مواد مصرفی به وفور یافت می‌شود، کمبود مواد ضروری مناطق دیگری را به رنج و زحمت می‌افکند. تاجران، چنانکه در کلام امام آمده است بر دو دسته‌اند: گروهی که در شهرها سکونت دارند و به کسب و تجارت مشغولند؛ و گروه دیگری که برای سودبری و در جستجوی بازار، از شهری به شهر دیگر می‌روند و با تأمین نیازهای شهرنشینان، کالای مورد نیاز خود را نیز خریداری می‌کنند.

امام در منشور حکومتی خویش، رسیدگی به محرومان را با تکرار الله الله (خدا را در نظر بگیرید) به مالک گوشزد می‌نماید (فغفور مغربی، ۱۳۹۰، ص ۱۶۵)؛ این دسته از کسانی تشکیل می‌شود که یا به علت پیری و ضعف جسم، یا به سبب خردسالی و بی‌سرپرستی، و یا به جهت بیماری و ناتوانی، نمی‌توانند کاری انجام دهند، یا به کاری مشغولند ولی کارشان کفاف زندگی آنها را نمی‌کند و به علت کمی درآمد تهیه وسایل لازم زندگی برایشان میسر نیست. امام علی علیه السلام از همان روزهای نخست، سیاست حمایت از محرومان را اعلام داشت و فرمود: «اکنون هر ذلیل ستم دیده‌ای نزد من عزیز و ارجمند است تا حقش را بگیرم و به او دهم، و هر نیرومند سرکش نزد من ناتوان و حقیر است که حق ستم دیدگان را از او بستانم. ما به قضای خداوند، راضی و تسلیم فرمان او هستیم» (خطبه: ۳۷).

بحث و نتیجه گیری

برنامه ای را که حضرت در رابطه با طبقات اجتماعی در آموزهای خود ارائه می دهد، نشانگر این است که بحث طبقه اجتماعی، (نابرابری و تفاوت) یکی از واقعیتهای انکار ناپذیر حیات اجتماعی از دیدگاه اسلام است، تا جایی که اسلام وجود طبقات متعدد و نقش آفرینی آن ها را بر اساس وظایف و ویژگی هایی که هر یک از اصناف در جامعه و سازمان ها نسبت به هم دارند را عامل تحرک اجتماعی و در نتیجه تکامل و پیشرفت در زمینه های حقوقی و مدیریتی می داند. اداره یک جامعه ی کلان یا خرد در سایه ی حقوق و وظایفی مشترکی است که هر یک از اعضا نسبت به یکدیگر پیدا می کنند. براساس این قرارداد که حق طرفینی بوده و هر کدام از اصناف جامعه ی در برابر صنف دیگر وظیفه و مسئولیت پیدا می کنند. که البته در صورت همیاری و همکاری مشترک سایر طبقات اجتماعی، جامعه به جامعه آرمانی تبدیل خواهد شد. امام با طرح واقعیتی به نام «طبقات» در بین مردم و نیازمندی آن ها به همدیگر، این حقیقت را رهنمون می شوند که طبقات اجتماعی نتیجه ضروری نیازهای انسان و عدم توانایی آدمی در رفع آنها بدون کمک از دیگران است. طبقه بندی یک امر اجتناب ناپذیر و عادلانه است و نفس طبقاتی شدن و ایجاد گروه بندی در افراد انسانی با توجه به استعدادهای اکتسابی آنان کاملاً معقول و کارکردی است. بر اساس این طبقه بندی تا انسان انسان است و جامعه جامعه وجود خواهد داشت و از بین رفتنی نیست به طوری که از بین بردن آن نه تنها عقیم و شکست خورده است بلکه مبارزه با نظام آفرینش و فطرت بشری است. و این تفاوت ها هم مخالف عدالت نیست. زیرا مقتضای عدالت وجود تفاوت ها و درجات بر اساس استعدادها و لیاقت ها و تمایز بین هنرمند و بی هنر، عالم و غیر عالم، فعال و کاهل و ... است. هر جا سخن از تفاوت و امتیاز است، طبقه بندی ضروری است هر چند هیچ گونه حق کشی، تبعیض و بهره کشی نباشد. وقتی امام طبقات اجتماعی را، آن چنان که دیدیم، تقسیم می کند، به این اصل دقیق توجه دارد که وجود و کار هر یک از این طبقات، به جز طبقه ای که عملاً قادر به انجام دادن کاری نیست، برای جامعه ضروری است. یعنی همچنان که، هر طبقه برای اقامه وجود خود، بر تلاش و کوشش گروه های دیگر تکیه می کند، بی کوشش او نیز امکان تلاش برای دیگران به وجود نخواهد آمد. از این رو در نامه ۵۳ می فرماید: توده مردم به دسته ها تقسیم شده اند و کار هیچ دسته جز به دسته دیگر راست نیاید، و هیچ دسته از دسته دیگر بی نیاز نیست. همچنین از فرمایش امام روشن شد، طبقات در جامعه اندازه گیری مشخصی ندارد و می تواند بسته به نوع فعالیت های (سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و...) متعدد باشد.

منابع

- قرآن الکریم، ترجمه: الهی قمشه ای.
- آیور، مک. (۱۳۸۷). جامعه و حکومت، ترجمه: ابراهیم علی کنی، تهران، انتشارات فرهنگ.
- برزگر کلیشمی، ولی الله. (۱۳۷۲). جامعه از دیدگاه نهج البلاغه، چاپ اول، قم، سازمان تبلیغات اسلامی.
- توشی هیکو، ایزوتسو. (۱۳۸۸). مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن مجید، ترجمه: فریدون بدره ای، تهران، نشر فروزان روز.
- حکیمی، محمد رضا. (۱۴۰۹ق). الحیاه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- خویی، حبیب الله. (۱۳۶۰). شرح نهج البلاغه، تهران، انتشارات مفید.
- دشتی، محمد. (۱۳۸۰). امام علی (علیه السلام) و اقتصاد، انتشارات رسالت یعقوبی.
- شایان مهر، علی رضا. (۱۳۷۸). دایرة المعارف تطبیقی علوم اجتماعی در ایران، انتشارات دانشگاه اصفهان.
- شمس الدین، محمد مهدی. (۱۳۸۶). دراسات فی نهج البلاغه، جستجویی در نهج البلاغه، ترجمه: دکتر محمود عابدی، تهران، انتشارات بنیاد نهج البلاغه.
- صالح، صبحی، (بی تا)، نهج البلاغه للامام علی بن ابیطالب (ع)، قم، دارالهجره.
- سیف‌ار، مهدی محمدی. (۱۳۹۲). اندیشه و روش اصلاح جامعه از دیدگاه امام علی، قم، انتشارات مؤسسه ی آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره).
- کوئن، بروس. (۱۳۷۶). درآمدی به جامعه‌شناسی، ترجمه ی محسن ثلاثی، تهران، نشر توتیا.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۷۴). جامعه‌شناسی، ترجمه ی منوچهر صبوری، تهران، نشر نی.
- محمدی ری شهری، محمد. (۱۳۶۲). میزان الحکمه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- مصباح یزدی. (۱۳۷۸). محمد تقی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، سازمان تبلیغات اسلامی.
- معادی خواه، عبدالمجید. (۱۳۷۴). فرهنگ آفتاب، مدخل رهبری، تهران، انتشارات ذره.
- مغفور مغربی، حمید. (۱۳۹۰). سیره ی اجتماعی سیاسی امام علی (علیه السلام)، انتشارات بنیاد پژوهش های قرآنی حوزه و دانشگاه.
- نجفی علمی، محمد جعفر. (۱۳۷۱). برداشتی از جامعه و سنن اجتماعی در قرآن، تهران، انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- هیأت تحریریه بنیاد نهج البلاغه. (۱۳۷۳). مسایل جامعه‌شناسی، قم، مدرسه مکاتباتی نهج البلاغه.
- الف) منابع عربی:
- ابن أبی الحدید، محمد بن حسین. (۱۴۲۴ق). شرح نهج البلاغه، قاهره، داراحیاء الکتب العربیه.

ضرورت و فلسفه ی وجود قشرها و طبقات جامعه با تاکید بر وظایف و مشخصه های هر طبقه در نهج البلاغه

أبی حنیفه، نعمان بن محمد. (۱۴۰۹ق). دعائم الاسلام، مصر، دارالمعارف، قم.
الحر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۳ق). وسائل الشیعه، تهران، کتاب فروشی اسلامی.
طبری، محمد بن جریر. (۱۳۵۷). تاریخ طبری، قاهره، مطبعه الاستقامه.
عاملی، جعفر مرتضی. (۱۴۱۱ق). السوق فی ظلّ الدوله الاسلامیّه، بیروت.
الکلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۸۸). اصول کافی، دار الکتب الاسلامیه، تهران.
مجلسی، محمد باقر. (۱۴۱۳ق). بحار الأنوار، بیروت، دار الاضواء.



The necessity and philosophy of the existence of the classes and the classes of society, emphasizing the duties and characteristics of each class in Nahj al-Balaghah

Hossein Rezaei
Zahra Rezaie
Fatemeh Shafiee

Abstract

The present research seeks to explain the necessity and philosophy of the existence of the classes and classes of society as well as the duties and characteristics of each class in order to achieve the hypothesis that the existence of classes and groups in society and their lack of enthusiasm from one another, reflect the various needs of human beings and lack of The ability of each of them to meet all their needs in society. It is worth noting that the purpose of this article is that Imam Ali (as) in Nahj al-Balaghah not only accepts the social reality of the classes but also requires co-operation and cooperation of other classes with each other, in the shadow of This collaborative co-operation will maintain its society and meet the various needs at a micro and macro level. By creating this coordination, a better communication between the ruler and the other classes, organizations and organizations will take place with each other in different ways. And ultimately, with the realization of this partnership, society will lead to perfection. This paper, by documentary-library method, collects information and analyzes it based on content analysis.

Keywords: classes, society, necessity, philosophy, characteristics, duties, Nahj al-Balaghah

-
- 1 Member of the Scientific and Research Group of the Islamic Azad University (Ayatollah Marashi Najafi); Master of theology of Qom University; Master of Science in Hadith
 - 2 Master of Science in Qur'anic Interpretation and Science
 - 3 Master of International Law at the University of Moody